گفت‌و‌گوی «قانون» با اکبر گلپایگانی:

مدعیان موسیقی اصیل دلسوز جوانان نیستند

مشکل این روزهای موسیقی ایران، مسئولان بی‌دانش است





مهرشاد ایمانی

وارد خانه‌اش که می‌شویم، جمعی از جوانان گِردش حلقه زده‌اند و او مشغول ذکر خاطرات گذشته با آن‌هاست. از دور ایستاده‌ایم تا سخنش به سرانجام برسد و سپس برای سلام جلو برویم. در آن وقفه کوتاه در میان نفرات، همسر مرحوم فرهنگ شریف نیز دیده می‌شود. گلپا سخن می گوید و دیگران با اشتیاق فراوان گوش می‌دهند. تصویر قدری غیرواقعی می‌شود؛ گویی در یک لحظه وارد عصری می‌شویم، که صدای بنان، فاخته و گلپا شنیده می‌شود؛ به‌خصوص آنکه تا چشم کار می کند، بر در و دیوار خانه اعیانی گلپایگانی پُر است از عکس‌هایی که یادآور خاطرات دور ایران است؛ عکس‌هایی از جوانی‌هایش و همکاران و دوستانش که اکنون اکثر آن‌ها در سینه خاک آرمیده‌اند. همه این‌ها حاصل چند دقیقه تحمل و تامل در خانه مردی است که بخشی از خاطره‌بازی‌ها و شاید عشق‌بازی‌های گذشتگان ما با او گره خورده است؛ نقشی و خطی از تاریخ زنده موسیقی ایران. گلپا از آن‌دست خوانندگان، یا بهتر است بگوییم هنرمندانی است که خود مبدع و خالق اثر است؛ یعنی علاوه بر اجرای صرف، خلاقیت و نوآوری‌هایش وجه تمایز او از سایر هنرمندانی است که فقط قادر به اجرای خوب بوده‌اند. همچنین دلیل اهمیت سرشار این خواننده به پیشگام بودنش در عرصه موسیقی بازمی گردد، چنانچه محمدرضا شجریان در وصف او می گوید: «هنگامی که نوجوانی ۱۷ ساله بودم، صدای آقای گلپایگانی را از رادیو می‌شنیدم و آواز او باعث شد تا به موسیقی علاقه‌مند شوم». یا آنکه مرحوم لطفی در خاطرات خود می گوید: «وقتی صدای گلپایگانی از رادیو پخش می‌شد، مردم دکان‌های خود را می‌بستند تا صدای او را در منزل و از رادیو بشنوند». پس گلپا نه‌فقط یک خواننده، که ایجادکننده جریانی مهم در موسیقی ایران است. هرچند بی تردید او نیز به حقش نرسید و سال‌های متمادی از فعالیت محروم بود. او با درد بسیار از روزهای بی‌صدایی‌اش می گوید؛ روزهایی که بر گلپا و هنرمندان دیگر سخت گذشت. شاید تحمل چنین رنج‌هایی باعث شد تا دیدگاه او به بعضی از همکارانش مثبت نباشد؛ همکارانی که خود نیز از بزرگان موسیقی ایرانند. گلپا که زندگی‌اش را وقف جوانان می‌داند، باور دارد که پس از انقلاب، بعضی از هنرمندان جوانان را نادیده گرفتند. فارغ از تایید یا تکذیب نگرش این خواننده بزرگ، می‌توان به صراحت تایید کرد که اگر فضای هنری بر دلدادگان هنر مسدود نمی‌شد، هیچ‌گاه چنین گلایه‌هایی پدید نمی‌آمد. درددل‌هایی که ناشی از بیش از سی سال بی‌صدایی است. اکبر گلپایگانی، در یکی از روزهای تیرماه ۱۳۹۶، در گفت‌وگویی مفصل پای سوالات ما نشست و از دغدغه‌های دیروز و امروزش گفت. همچنین از سینماگر عزیز، داریوش جعفری، برای هماهنگی این دیدار ممنونیم.

● به عنوان سوال ابتدایی بفرمایید موسیقی برای گلپا چگونه آغاز شد و حکایت پر قصه شما و رنگارنگ چگونه بود؟

موسیقی برای من از کلاس دوم دبستان آغاز شد. پدر و پدربزرگم خواننده‌های خوبی بودند، به‌همین سبب هنرمندان زیادی در منزل ما رفت‌وآمد داشتند. در واقع من میان هنرمندان عصر خود بزرگ شدم. روزی که مادرم به علت کزاز در بستر بیماری بود، عمویم به من گفت که برای بهبود مادرت بر پشت‌بام خانه اذان بخوان. هنگامی که اذان به پایان رسید دیدم که همه متاثر و متحیر شده‌اند. پرسیدم: چه اتفاقی افتاده است که شیخ ممد شِمر، تعزیه‌خوان معروف، به من گفت که چطور توانستی این‌گونه اذان را بخوانی؟ گفتم کار خاصی نکردم جز اینکه در سراسر لحظه‌های اذان، مادرم پیشِ روی چشمانم بود. وقتی این اتفاق پدید آمد، متوجه شدم که در خوانندگی استعداد دارم. پس از آنکه به استعداد خود علم پیدا کردم، به مدرسه نظام رفتم. در مدرسه نظام با نورعلی‌خان برومند، استاد موسیقی و ردیفدان، آشنا شدم. منزل او در امیریه بود و خانواده متمولی داشت. این سخن من به این معنا بود که به شغل افسری علاقه ندارم. از آن دانشگاه بیرون آمدم و در دانشکده نقشه‌برداری پذیرفته شدم، اما از آن فعالیت هم مدتی نگذشته بود که به عنوان کارشناس رهنی بانک مشغول به کار شدم و خانه‌ها را قیمت گذاری می کردم که رای من کار دلچسبی نبود. پس از مدتی، احساس کردم این کار به دردم نمی‌خورد. گذشت و گذشت تا روزی که در باغ آقای خواجه‌نوری میهمان بودیم در مقابل سفیر ایتالیا یک قطعه ترکی خواندم. پس از میهمانی آقایی آمد و گفت که بیا برای من کار کن. گفتم شما را نمی‌شناسم، گفت من پیرنیا، سازنده برنامه «گل‌ها» هستم. آن زمان برنامه گل‌ها دو بخش ۱۰ دقیقه‌ای بود. چند خواننده، از جمله ادیب خوانساری، بنان و فاخته‌ای، خواننده‌های اصلی آن برنامه بودند. به استودیوی برنامه گل‌ها رفتم. آقای پیرنیا گفتند یک آواز در باب ضربت‌خوردن حضرت علی(ع) بخوان. من گفتم باید از استادم اجازه بگیرم، اما ایشان با اصرار خود قانعم کرد که بدون پخش موسیقی و بدون ذکر نام خواننده بخش کوتاهی از یک آواز را اجرا کنم. آن شعر این بود: «در خرابات مغان نور خدا می‌بینم/این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم» وقتی این بیت از حافظ را خواندم، دیدم که پیرنیا گریه می کند. چند روز بعد دوباره با من تماس گرفتند و گفتند که بیا و برای برنامه‌ای با آهنگ مرتضی محجوبی آواز بخوان. من هم به دلیلی آنکه همیشه به آواز و نه ترانه علاقه داشتم علاقه داشتم، این پیشنهاد را پذیرفتم. اکنون که بحث به اینجا رسید بد نیست یادی از ملک‌الشعرای بهار کنیم؛ درباره رویارویی بهار با عارف قزوینی ماجرایی نقل می کنند که بهار به عارف گفته بود تو تصنیف‌خوانی، نه آوازخوان. من که همه این‌ها را آموخته بودم، دوست داشتم که یک آوازخوان باشم. ازاین‌رو، هیچ‌وقت ترانه نخواندم چون معتقدم، ترانه و آهنگ را دیگران می‌سازند و خواننده همچون یک ربات باید آن را اجرا کند، اما وقتی کسی آواز می‌خواند خود مبدع اثر خواهد بود و نوازندگان پاسخ خواننده را می‌دهند. به‌هرروی، خواندن ادامه داشت تا روزی مرتضی‌خان محجوب به من گفت می‌خواهم آواز این موسیقی را تو بخوانی که آن آواز، با شعری از بیژن ترقی، غوغایی به پا کرد. به‌یاد دارم وقتی خواستم برای اجرای این آواز به استودیو بروم در راهروی استودیو، مشیر همایونِ شهردار را دیدم. او گفت که «گلپا! اینجا چکار می کنی؟» گفتم به دعوت آقای پیرنیا آمده‌ام تا آواز بخوانم. او که می‌دانست من از شاگردان نورعلی‌خان هستم، گفت آواز را پشت مرده می‌خوانند؛ در حقیقت مشیرخان یک پس‌گردنی مهم به من زد. وقتی این سخن را شنیدم، به‌یاد حرف نوعلی‌خان افتادم که می گفت خیلی‌ها آواز می‌خوانند، اگر می‌خواهی خواننده خوبی باشی، خودت باش و از کسی تقلید نکن. از آن پس سعی کردم شیوه خودم را در خوانندگی داشته باشم. آقای پیرنیا با مشورت مشاوران عالی خود، یعنی روحا...خالقی، موسی معروفی، علی دشتی، رهی معیری و دکتر صورتگر من را به عنوان خواننده برنامه گل‌ها معرفی کردند و آن شد که من به مدت ۱۷ سال در این برنامه خواندم. پس از ۱۷ سال تشخیص دادم که باید به جوانان خدمت کنم. عده‌ای ایراد گرفتند که گلپا برای جوان‌ها و عامه مردم می‌خواند. اتفاقا من فقط برای مردم می‌خوانم، برای دل جوانان می‌خوانم. همه موفقیت من در طول سال‌ها این بوده است که علیه مردم چیزی نخوانده‌ام. همیشه گفته‌ام که استعداد من از جانب خداست و مردم از این استعداد حمایت کرده‌اند، پس انصاف نیست که برای خدا و مردم نخوانم. منتقدان می‌خواستند که گلپا تا پایان عمر «دل‌ای‌دل‌ای، امان‌امان...» بخواند اما من اینطور نمی‌خواستم، زیرا مردم از من چنین توقعی نداشتند. به‌یاد دارم که در همین خانه، روزی ابوالحسن صبا ویلون می‌زد و یونس دردشتی می‌خواند. وقتی دردشتی شروع به خواندن «دل‌ای‌دل‌ای، امان‌امان...» کرد، صبا به نورعلی‌خان گفت: این چه می‌خواند؟ نورعلی‌خان پاسخ داد که خودش را کوک می کند! وقتی که چهارمضراب و رِنگی زده شده است، باید شعر خوانده شود. مساله رمانس و فاصله میان بین ترانه و آواز موضوعی است که باید به‌شدت به آن توجه شود.

● نوع خوانندگی شما ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارد که گویا خود مبدع آن‌ها بوده‌اید. در حقیقت گویا که گلپا خوانندگی‌اش دارای نوآوری‌هایی است که شبیه آن نیز در اجرای دیگر خواننده‌ها دیده نمی‌شود. حتی عده‌ای معتقدند، سبکی که اکنون با عنوان پاپ-سنتی از آن یاد می‌شود، پیشتر زمینه‌هایش در آثار شما بوده است. در حقیقت، شما یکی از ارکان تلفیق موسیقی سنتی و روز هستید. کمی درباره این نوآوری‌های موسیقایی توضیح دهید.

در این‌باره، در ابتدا باید ببینیم که مردم چه می‌خواهند. موسیقی پاپ یا سنتی باید مورد علاقه مردم باشد. چون مخاطب یک اثر هنری غیر از مردم نیست. باید حصرها شکسته شود. در وهله بعد وقتی به خودِ موسیقی توجه می کنیم، درمی‌یابیم که



مشکلی برای برگزاری کنسرت وجود ندارد. ۳۸ سال به من گفتند نخوان، درصورتی که هیچ‌دلیلی برای این دستور وجود نداشت. من فعال سیاسی نبودم، من معاند با مردم نبودم؛ فقط و فقط خواننده‌ای مردمی بودم که برای خدا، وطن و مردم می‌خواندم. چه دلیلی برای این ظلم وجود داشت؟ آیا کسی پیدا می‌شود که پاسخ سال‌ها محرومیت گلپا از خوانندگی را بدهد؟ خیر، هیچ‌کس یافت نمی‌شود. پس نمی‌خواهم در شرایطی که ۳۸ سال از فعالیت هنری من ممانعت شده است، کنسرت برگزار کنم

کل موسیقی سه‌گاه و چهارگاه نیست؛ ما علاوه بر این دو، یک‌گاه، دوگاه و راست‌پنج‌گاه نیز داشتیم. پیش از من، یک‌گاه و دوگاه کاملا از بین رفته بود. مرحوم لطفی که از قضا مدتی نیز شاگرد نورعلی‌خان بود، ردیف می‌دانست اما به دنبال بداهه نرفت. وقتی کسی چهار عمل اصلی یا همان ردیف را می‌داند، باید نوآوری ایجاد کند، درغیراین صورت آن دانش به چه درد می خورد؟ اگر فردی مدام جدول‌ضرب را تکرار کند، اما نتواند هیچ مساله‌ای را حل کند، در کار خود ناکام بوده است. اکنون موسیقی ما محفلی برای عقده‌گشایی، کارهای سیاسی و پول‌پرستی شده است. هنرمند نباید آلوده فعالیت‌های سیاسی شود. شأن یک هنرمند آنقدر عالی است که وارد این بازی‌ها نشود. حال وقتی فردی نمی‌تواند در موسیقی خود را ثابت کند، نمی‌تواند در بداهه توفیقی داشته باشد، نمی‌تواند محبوب مردم باشد، به ریسمان سیاست چنگ می‌زند تا مردم از او سخن بگویند. آقایان لطفی و علیزاده موسیقی را خوب می‌دانستند، اما در بداهه توفیقی نداشتند. شما نوع فعالیت پرویز یاحقی و فرهنگ شریف را مشاهده کنید، ببینید که چه میزان از موسیقی آن‌ها بداهه بود. ایشان به جایی رسیدند که با خدا سخن می گفتند و برای لقمه‌ای نان موسیقی را دنبال نمی کردند. در مقابل این‌ها کسانی هستند که آنقدر داد می‌زنند تا صدایشان ورم می کند. در طول این سال‌ها چنین افرادی در موسیقی ما قدرت داشتند. آن‌ها برای آنکه نیروهای جوان جایشان را پر نکنند، تلاش کردند تا تقلید را گسترش دهند، به نحوی که همه مانند هم بخوانند. چنین افرادی از حضور جوانان می ترسند. اکنون همه شاگردان من، متولدان دهه شصت هستند و من برای آموزش به ایشان حتی یک ریال هم دریافت نمی کنم. روحیه اهالی موسیقی باید جوان‌گرا باشد، نه‌آنکه با انحصارطلبی جوانان پشت در نگه داشته شوند. من همیشه می گویم که همه باید مانند خودشان بخوانند حتی اگر کسی می خواهد مکتب من را ادامه دهد، باید با شیوه و امضای خودش این مسیر را طی کند. با وجود اینکه پنج دکتری از مجامع معتبر موسیقی دارم، اما همواره تاکید کرده‌ام که من را دکتر خطاب نکنید. من گلپا هستم و به گلپا بودن خود افتخار می کنم؛ چون مانند خودم خواندم و زندگی کردم. درحال حاضر برخی که خود را صاحب‌نام می‌دانند، می‌خواهند همه شبیه هم بخوانند. دیگر آنکه ضرورت دارد که هدف ما جوانان باشد و برای ارضای میل انحصارطلبی خود جوانان را زیر چکمه‌های فولادین له نکنیم تا استعدادها شکفته شوند و آینده موسیقی به بهترین شکل رقم بخورد، درغیراین‌صورت نباید انتظار شرایطی بالنده برای عرصه موسیقی داشت.

● دوباره به گل‌ها بازگردیم. می‌دانیم که در خصوص گل‌ها بحث‌های بسیاری وجود دارد. برخی می گویند که نورعلی‌خان برومند، سعید هرمزی، یوسف فروتن و چند تن دیگر در برنامه گل‌ها حضور نداشتند. دلیل این امر چه بود؟

این حرف را چه کسانی می‌زنند؟ نورعلی‌خان در همه این برنامه‌ها شرکت می‌کرد؛ سه‌شنبه‌ها بعدازظهر در منزل عبدا... دوامی -که بچه‌های گل‌ها دورهم جمع می‌شدند- نورعلی‌خان هم شرکت می کرد و به دلیل آنکه چشمانش نمی‌دید، خودم می‌بردم و می‌آوردمش. نورعلی‌خان حتی به جشن هنر شیراز نیز آمد. نورعلی‌خان در عرصه موسیقی به‌شدت انسان جدی و باهوشی بود. چه کسی به خود اجازه می‌دهد که درباره نورعلی‌خان یا روحا...خالقی صحبت کند؟ در حقیقت باید دید که منتقد چنین بزرگانی خود در هنر چه شأنی دارد. من دوشاگرد مشهدی دارم که همواره به منزلم می‌آیند و می‌خوانند. همین افرادی که درباره نورعلی‌خان چنین سخنانی را می گویند، همان کسانی هستند که در مقابل پیشرفت این دو شاگرد ایستاده‌اند. به خدا قسم وقتی این دو عزیز می‌خوانند بدن آدم به لرزه می‌افتد. جالب است که با همه این‌ها می گویند گلپا به موسیقی پشتِ پا زد. بله، من برای مردم، برای جوانان و بدون درنظر داشتن نفع مالی می‌خوانم. تا جایی که جان در بدن دارم این روال زندگی من خواهد بود. آن‌هایی که چنین عقده‌گشایی می کنند، چه خدمتی در حق جوانان این مملکت کرده‌اند؟ ما نباید پشت جوانان را خالی کنیم. من که کار خود را کرده‌ام و دیگر آرزویی در سر ندارم. به هرچه خواستم دست پیدا کردم. بیش از نیازم پول دارم، همسر و فرزندان خوب و شایسته‌ای در کنارم هستند و از شهرت و محبوبیت لازم نیز برخوردارم، پس احتیاجی به زیرپا کشیدن از کسی ندارم. تنها خواسته من رسیدگی به وضعیت جوانان است. زمانی تلفن‌های هندلی وجود داشت و اکنون اینترنت سراسر دنیا را درنوردیده است. به‌هیچ طریق نمی‌توان در مقابل تکنولوژی و فناوری ایستاد، همین‌طور نمی‌توان در مقابل خواست جوانان و پیشرفت آن‌ها ایستادگی کرد. نمی‌توان در صدسال پیش ماند و جوانان را مجبور کرد که آنطوری بخوانند که ما می‌خواهیم. فیروز نادری یکی از بهترین دانشمندان ناساست. او چندوقت پیش، برای اینکه جوانان جای او را پر کنند، به میل و اراده خود استعفا داد. حالا برخی مانند آقای لطفی و علیزاده می گویند که ما چون ردیف می‌دانیم، هنرمندیم. آن‌هایی که هنوز هیچ خلاقیتی در موسیقی ما به خرج نداده‌اند، مدعی شده‌اند. جوانان ما باید به جای الگو قرار دادن چنین اشخاصی، پرویز یاحقی، جلیل شهناز و حسن کسایی را الگو قرار دهند، اما حواس‌شان باشد که باز هم از ایشان تقلید نکنند و خودشان باشند.

● به دلیل اتفاق ۱۷ شهریور سال ۵۷، آقایان ابتهاج، شجریان و لطفی از برنامه گل‌ها جدا شدند، اما شما در گل‌ها ماندید و خواندید. اعتراض نکردن شما به کشتار مردم در روز ۱۷ شهریور دلیل خاصی داشت؟

در بازخوانی برنامه گل‌ها باید قایل به تقسیم‌بندی باشیم. گل‌های اصلی با نام «گل‌های جاویدان» برای رادیو ساخته می‌شد. من به‌همراه بنان، فاخته و عبدالوهاب شهیدی، خوانندگان آن برنامه من بودیم. این کسانی که شما نامشان را بردید در برنامه گل‌های رنگارنگ فعالیت می کردند و بعد از نسل ما این آقایان مشغول به کار شدند. باید ببینیم که چه کاری می خواهیم بکنیم. بنای من از ابتدای فعالیتم هنر بود و بس. اگر بعضی تمایل دارند فعال سیاسی باشند، به خودشان مربوط است. شأن یک هنرمند بالاتر از آغشته‌شدن به کارهای سیاسی است. این دوستان بعد از مدتی دریافتند که نمی‌توانند مانند امثال فرهنگ شریف باشند و به سمت خودنمایی سیاسی حرکت کردند. علاوه‌براین، من مانند آن‌ها هر روز به رنگی درنیامده‌ام. من همان گلپایی هستم که ۵۰ سال پیش برای مردم می خواندم. من که مثل این آقایان هرلحظه تفکرم تغییر نکرده است. آقای ابتهاج یک توده‌ای تمام‌عیار بود و بعدها تغییر ایدئولوژی داد و حزب‌اللهی شد و دوباره رویه‌اش را عوض کرد و چندی بعد از کشور رفت. این منش، همان روحیه‌ای است که باعث جدایی آن‌ها از برنامه گل‌ها شد. یا آن خواننده‌ای که نامش را بردید که در دهه شصت در موسیقی ایران برای خود امپراتوری ایجاد کرده بود، چرا اکنون معترض شده است؟ مگر نه آنکه وقتی که من در دهه شصت خانه‌نشین بودم، او برای خود یکه‌تازی می کرد. من که هیچ‌گاه از مواهب قدرت بهره‌مند نبوده‌ام. آن‌ها و طرفداران‌شان نباید این نقد را به من کنند، زیرا اگر قرار به حرف‌زدن باشد، شرمنده خواهند شد. به‌جای این حرف‌ها بسنجید که برنامه گل‌ها خوب بوده یا بد. اگر خوب بوده زیر بغل جوانان را بگیرید که بتوانند بازهم خالق برنامه‌هایی چون گل‌ها باشند. گل‌ها که تریبون حزبی و جناحی و سیاسی نبود. ما در آن برنامه دورهم جمع شده بودیم تا خدمتی به موسیقی بکنیم، چون تخصص ما موسیقی بود. من سواد سیاست ندارم و تنها چیزی که یاد گرفته‌ام موسیقی است. اگر حضرات دل

شجریان گل‌های جاویدان را به عمر خود ندیده است. او در گل‌های رنگارنگ می خواند. بعد نیز با آقای ابتهاج توده‌ای روی هم ریختند و در جشن هنر شیراز مشغول به فعالیت شدند. آن‌ها راهی را انتخاب کردند که مسئولیت دنیوی و اخروی آن راه با خودشان است.
تنها وظیفه‌ای که من دارم، این است که به جوانان بگوییم از راه آن‌ها دوری و راه امثال تجویدی و خالقی را طی کنند

در گرو موسیقی نداشتند، من اینطور نبودم. من در برنامه گل‌ها ماندم تا به موسیقی خدمت کنم؛ کاری که آن‌ها نکردند، زیرا عاشق هنر و موسیقی نبودند. هرچند خورشید پشت ابر نمی‌ماند. اینکه اکنون شما به عنوان روزنامه‌نگار در منزل گلپا هستید، یعنی هنوز من زنده‌ام، هنوز از خاطره‌ها فراموش نشده‌ام. درغیراین‌صورت، شما اینجا نبودید و صدالبته که زنده‌بودن نام گلپا با شرافت همراه است. بر شمایی که به دنبال حقیقتید، روشن است که من در طول چند دهه عاشق موسیقی بودم. هیچ‌چیز در تاریکی نمانده و تنگ‌نظری‌های آقایان بر مردم روشن و مشخص شده است. بر مردم واضح است که در طول سال‌های سال، به‌خصوص در دهه‌شصت، این آقایان چه کردند. هرکسی می‌آمد که کار موسیقی انجام دهد، همین‌ها چوب لای چرخش می گذاشتند و نمی‌گذاشتند که مکتب‌های موسیقی ادامه پیدا کند، زیرا می‌خواستند همه مقلد خودشان باشند. اکنون که مقابل شما نشسته‌ام با افتخار می گویم مکتب گلپا، ادیب و تاج ادامه خواهد داشت، اما تردید دارم که آن‌ها در یاد مردم بمانند.

● قدری از موضوعات پیش از انقلاب فاصله بگیریم. پس از انقلاب زندگی اکبر گلپایگانی را در دو حوزه باید بررسی کرد. نخست آنکه محدودیت‌هایی که شما را از فعالیت بازداشت و دیگر آنکه خودِ شما نیز، تمایلی به فعالیت نداشتید و بسیار کم‌کار شدید. کم‌کار شدن تان دلیل خاصی داشت؟

من یک شهروند ایرانی هستم. عاشق این خاکم و هیچ‌وقت تحمل زندگی در خارج از ایران را نداشتم، ندارم و نخواهم داشت زیرا زندگی در وطنم از همه‌چیز با ارزش‌تر است. بله در ابتدای انقلاب محدودیت‌های بسیاری برای من قایل شدند. چه در آن زمان و چه اکنون، اگر اراده کنم که در آمریکا بخوانم، آنقدر پول به پایم می‌ریزند که گویی دلار از شیر سماور بریزد. من تاثیر خود را با فعالیت‌های پیش از انقلابم گذاشتم. پس انقلاب دنبال فعالیت در یک محیط آرام بودم، اما دریافتم که محیطی برای کار هنری وجود ندارد. به یاد دارم که روزی با آقای یاحقی به رادیو رفتیم و دیدیم که شرایط به‌طورکلی تغییر کرده است. کسانی که در ظاهر ادعای مردم مداری داشتند، هنر را بر مردم حرام کردند. آن‌ها دریافتند که نمی‌توانند باور و رویکرد اشخاصی مثل گلپا، پرویز یاحقی، فرهنگ شریف، مرتضی‌خان محجوبی و حبیبا... بدیع را تغییر دهند پس مترصد حذف برنامه گل‌ها و به تبع آن نابودکردن موسیقی اصیل ما برآمدند. به دلیل آنکه جامعه جایگزینی می خواست، افراد جدیدی را وارد کردند که بعضی از آن‌ها اکنون خود را بزرگ موسیقی ایران می‌دانند. کسانی که برای ارضای انحصارطلبی خود، استعداد تمام جوانان را زیر پا له کردند. در مقابل جوانان آزاده ایستادند و نه تنها به ایشان کمکی نکردند، پشت پای آخر را زدند. با اطمینان و باور کامل می گویم که آن‌ها دلسوز موسیقی ایران نبودند. من به همه چیزی که یک انسان در این دنیا می‌خواهد، دست یافته‌ام؛ از باغ، خانه، ماشین و به‌طورکلی پول گرفته تا زن و فرزندان صالح و مهربان. احتیاجی به پول موسیقی ندارم. هرآنچه می گویم برای اصالت هنر است. آیا همه منتقدان من مطمئن‌اند که در طول سال‌های پس از انقلاب برای ذات هنر تلاش کرده‌اند؟ من اگر برای شاه خواندم، برای امیرالمونین(ع) نیز خواندم. پس اینکه می گویند گلپا درباری بود، سخن درستی نیست. بهتر است بگویند گلپا سیاسی نبود. هدف من از ابتدای فعالیتم حمایت جوانان بوده است. درحال‌حاضر، فرزندان من موفق به اخذ بالاترین مدارج علمی شده‌اند و عالی‌ترین مشاغل موجود در آمریکا را دارند و دغدغه‌ای برای فرزندان خود ندارم بلکه همه جوانان ایران را مانند فرزندانم می‌دانم و برای آن‌ها نگرانم. اکنون شاگردان جوان بسیاری دارم که در همین حیاط خانه‌ام موسیقی می‌آموزند. آینده برای من با جوانان رقم می‌خورد و گذشته نیز با خاطراتم مرور می‌شود. وقتی می‌بینم که جوانانی در سراسر نقاط ایران از جمله تهران، اصفهان، تبریز و مشهد، بنیادهای اکبر گلپایگانی تشکیل داده‌اند، خستگی همه این سال‌ها از تنم به‌در می‌شود. به همه بنیادها گفته‌ام که هر پولی که دریافت می کنید خرج جوانان عاشق موسیقی کنید و من یک ریالش را هم نمی‌خواهم. حال شما همه این‌ها را شنیدید و مخاطبان شما نیز خواهند خواند. قضاوت کنید که زندگی اکبر گلپایگانی چطور سپری شده است و زندگی آن‌هایی که در مقابل مردم ایستادند و بی‌هیچ زحمتی به شهرت رسیدند، چگونه گذشته است. آن‌ها هم هرچه می خواستند بشوند، شدند و احتمالا تغییری در ایشان به وجود نخواهد آمد پس امروز، روز قضاوت است.

● از چه زمانی محدودیت‌ها برداشته شد؟ آیا اکنون اجازه برگزاری کنسرت به شما داده می‌شود؟

مشکلی برای برگزاری کنسرت وجود ندارد. ۳۸ سال به من گفتند نخوان، درصورتی که هیچ‌دلیلی برای این دستور وجود نداشت. من فعال سیاسی نبودم، من معاند با مردم نبودم؛ فقط و فقط خواننده‌ای مردمی بودم که برای خدا، وطن و مردم